

بستر دنی است هر چه بنگاشتم
بگذردنی است هر چه برداشتم
سودا بود است هر چه پذیراشتم
در داله بخیره سر گذاشتم

از سدار - مایقین

مروری بر

خیام هدایت، دکاء الملک فروغی

ودشی

از
دانشگاه
اسفند

کتابخانه جامع
 احرام که ساقی
 این یونان
 اسباب
 این یونان
 کلمات که مادرید

شابک ۷-۲-۹۱۴۹۶-۹۶۴
 ISBN 964 - 91496 - 2 - 7

همدان : چهارراه خواجه رشید انتشارات مفتون همدانی تلفن ۳۶۵۶۷



٥٨٢٠٧



بستر دنی است بهر پنج بندگی ایم
 بطن دنی است بهر پنج بردگی ایم
 سودا بود است بهر پنج بندگی ایم
 در داکه بخیر و بر بد است ایم

از سِدار - یاقین

مُروری بر

خیامِ هدایت، دُکاءِ الملکِ فروغی

و دشتی

از:
 دانشمند



نام سالہ : ازپندارتیقین

خط و تالیف : حسن دانشفر

ناشر : انتشارات مفقون ہمدانی

لیٹرگرافی : نگاہ

چاپخانہ : مہین

تیر : ۳۰۰۰ نسخہ

زبت چاپ اول : بہار سال ۱۳۷۶

بامساعدت و ہجاری

ادارہ کل فرہنگ و ارشاد اسلامی استان ہمدان

حق بسیج محفوظ و مصور مؤلف است

شابک ۷ - ۲ - ۹۱۴۹۶ - ۹۶۴

ISBN 964 - 91496 - 2 - 7

بسمه تعالی

بعد از انتشار کتاب «در باره رباعیات عمر خیام» بعضی از خوانندگان
و طالبان رباعیات اصل حکیم از بنده خواسته اند شرحی روشن در باره چگونگی
رباعیات اصل دلاک بخش آنها، همچنین دلایل مردود بودن سایر رباعیات
منسوب به درابنوسیم.

شرح زیر را اجمالاً بخش این عزیزان نوشتم تا رهنمای ساختن آن
اصل حکیم عالیقدر باشد.

پیش از آنکه وارد موضوع شوم لازم میدانم یاد آوری ختم شهرت عالمگیر
خیام مریون بهت و شکار و ذوق و علاقه فرادان شاعر فرزانه انگلیسی فقیر حلاله
که مجموعه امی از شعار منسوب به درابنوسیم در سال ۱۸۵۹ میلادی در انگلستان ترجمه و منتشر کرد.
و یقین است چنانچه ترجمه این شاعر فرزانه انگلیسی از رباعیات عمر خیام صورت پذیرفته بود
نه تنها خیام در دنیا دارای این شهرت و اعتبار نبود بلکه هموطنان او هم امروزه او را

چنانکه اکنون می‌شناسند نمی‌شناختند!

باری روح فوق العاده اشعار و کلام خاتم بین انگلیسی زبانان و استقبال خاص عام
از ترجمه های فخر جلاله باعث شد که چند گاهی پس از انتشار اشعار و وی آثار او به چندین زبان دیگر
نیز ترجمه شود و بارها بحث و گفت و گوی اندیشمندان در خصوص باز آه ای گرم شد که بر طبق
بعضی از ادبا نزدیک به هزار پانصد رساله و مقاله درباره او نوشته و ترجمه باشند اما چنین
سال پیش سی و دوم بار زبان انگلیسی ۱۶ بار زبان فرانسه ۱۱ بار زبان اردو ۱۲ بار زبان
المان ۸ بار زبان عبرت ۵ بار زبان ایتالیان ۴ بار زبان ترکی و روسی ۲ بار زبان
دانمارک و سوئدی ترجمه کردند. (درج شود تاریخ بیاورن) تألیف دارد و برادری ۲ - شماره ۱۳۲ (۱۳۶)

در همین احوال بعضی از ادبا نیز بکسر ترجمه اشعار قطعی و مسلم وی افتادند چه مجموعه ای که
فخر جلاله ترجمه کرد از ترجمه های مست و سبک حتی اشعار رلیک عاری نبود و بعد
همه این سروده ها با مضامین پست و بلند تراش و داغ ریاضی و شتی چون داغ غمخوار
طاهر اول کسی که بعد تعیین با حیات اصل پاک کردن مجسمه ها از اشعار عارفانه

کرستین سن دانمارک بود .

کرستین سن برای تیزترانه های قابل اعتماد طرق گوناگون در نظر گرفت که از تجربه کیم
تخصیص با حیات قابل اعتماد از ظاهر آنها بود یعنی ترانه ها که دارای نام خاتم است
بدانیم . اما خود وی نیز پس از ابراز این نظریه در دشتی آن شک کرد چه از مضمون بعضی از
ترانه ها برمی آمد که آنها دیگری درباره خاتم گفته است . گذشته از این عده این قبیل اشعار
هم زیاد نبود و داده دوازده رباعی تجاوز نمی کرد .

غیر از کرستین سن پژوهشگر و کوفی دشمن روسی نیز روش دیگری برای حل این مسئله
در نظر گرفت و زیر عنوان عمر خاتم و رباعیات سرگردان پیشنهاد کرد برای حصول
بدین مقصود باید تمام ترانه ها را که غیر از عمر خاتم بنام گویندگان دیگری هم ثبت شده
از بین اشعار منسوب بدو جدا و به صاحبان آنها بازگردانیم . و با مطالعه در هر چه به
بسیاری از گویندگان خود وی تا آمد رباعی را بنا جمعی : فضل الدین کاشانی ،
ساز مرغوبی ، عطار میا بوری ، حافظ شیرازی ، نصیر الدین طوسی ، جدیده نصاری ، ذری

مولوی، پنجم آدین اری، طالب آئی، ذخیره ساسا و معرّفه کرد.

پس از ژرد کوفیا، رُس مُبشترق انگلیسی ذکرستن سن، دنا را به هم این فرضیه را

دنا را کردند، در قلم این نوع اشعار را به عیص و یکت رباعی می‌نامند.

گروه طریقه ژرد کوفیا بین اندیشمندان طرفداران پیدا کرد و برخی از محققان روش دی

برای حل این مسأله مناسب تشخیص دادند، لکن دکتر روزن دانشمند آلمانی این فرضیه را برای

حل این موضوع مناسب ندانست و بر رد این نظریه چنین استدلال کرد: «... مانی نیم

فقط به پیداشدن یک رباعی در دیوان بدون ملاحظه معنی آن رباعی را به صاحب آن

دیوان نسبت می‌دهیم، زیرا علاوه بر اینکه اشعار گویندگان دیگر داخل گفته های خاتم

ممکن است از رباعیات عمر خاتم هم به دیوان سایر شعرا راه یافته باشد...»^(۱)

خود کشته روزن تشخیص رباعیات اصلی را از ردی می‌فهم فلسفی بعضی از ترانه ها را

پذیردانت و «مقدمه مفصلی که بر رباعیات فیهب خاتم نوشت، بعد از معرّفه ۲۳ رباعی

۱ - مقدمه دکتر فرید رخ روزن بر رباعیات حکیم عمر خاتم، برلین چاپخانه کاوند - نوروز سال ۱۳۰۴ شمسی.

و هـ قطعه شعر به چنین الفاظ نظر کرد: «... رباعیات و شعاری که از عالم نظرات شعاری
فوق‌الذکر دور هستند ابداً به ختام مربوط نیستند؛ و باید آنها را جزو ضافات محسوب
و شعاری که بعکس از رای این نگار هستند ممکن است از آثار او باشند...»^(۱)

چون علی‌فعلیت برخی از شاعرین در زمینه شناسائی اشعار و نگار عمر خیام حلاً از برای
که گذشت و نام گفته شدیم که شرح کامل گوش‌آید نماند از پاره و درجه دقت و اشتباه
آن برای رسیدن به نکته این مسأله در کتاب ارزشمند «تاریخ ادبی ایران» تألیف پرفسور
برادون انگلیسی درج شده است که هر کس طالب آگاهی از این مطلب باشد باید به جلد دوم
کتاب مذکور مراجعه کند.

نظر ادبای ایران درباره اشعار و نگار عمر خیام

اشتیاق استقبال افراد روزافزون دهنندگان اردبانی از اشعار و نگار کتب شعاری
و کجکادی‌های آنان برای تمبر گفته‌های او بعضی از ادبای هموطن شاعر بنسب خود آورد

۱- راجع شود به مقدمه دکتر روزن رباعیات عمر خیام - چاپ برلن، نوروز ۱۳۰۲ هجری

تا اینان نیز در این مینه ذوقی بلفه بخش بگذارند.

ظاهراً نخستین کسی که در ایران بکسر تعین و تعلیک رباعیات اصل خاتم فادشاد
رشد یا همی بود.

یامی در مجسمه‌ای که در ماه ربیع ۱۳۴۲ قمری از رباعیات منسوب به خاتم
از بین ۳۴۰ رباعی منسوب به شاعر ۲۴۰ رباعی را قابل قبول داشت.

بعد از وی شادروان صادق هدایت نیز در وفتری که بسال ۱۳۱۳ خورشیدی
از شعرا خاتم منتشر کرد؛ ترانه‌های قابل اعتماد حکیم را تا ۱۱۹ رباعی تخمین زد.

پس از چند سالی شادروان محمدعلی مسعودی نیز به تعین و تعلیک ترانه‌های منسوب
به خاتم دست زد و با مراجعه به منابع قدیمی و بحث با ذغینه‌های کتابخانه‌های ایران
در تکریم تا ۱۷۸ رباعی از شعرا منسوب به حکیم را اصل و باقی را مردود شناخت.

علاوه بر آنچه گذشت در این ادب نیز شادروان علی دشتی در صد پیداکرین

رباعیات اصل برآمد و در کتاب که زیر عنوان: «دعای خاتم» انتشار داد، ۸۱ رباعی از آ

و بسته بدوراید رفتی و ۲۰ رباعی را «حیانه» تشخیص داد.

ساخته با همه کوششی که اندیشمندان ایراد و ایراد در این همه بکار بردند
طریق گوناگون که برای تیر با حیات اصل از چیل در نظر گرفتند این مشکل چنانکه باید گشوده
و هیچکدام از مجموعه ها که بنام با حیات اصل خاتم رسیده این پدیده گمان انتشار یافت
قانع کننده از کار در نیامد!

چرا؟ از این جهت که هیچ یک از اهل تحقیق توجه به اهمیت نوع الفاظ و کلمات که
خاتم در نظم ترانه هایش بکار برده است نداشتند؛ و این مسئله را بدون در نظر گرفتن این نکته
بسیار ختم بررسی نمودند؛ در صورتیکه در امر شعر شاعری کلام موردنظر چنانکه میدانیم
لفظ کالبد معنی است و اهمیت لفظ در این امر اگر بیش از مضمون نباشد کمر نیست!
بنده بررسی خود را از تعیین نوع الفاظ و ترکیبها که خاتم در ترانه های قطعی و مستم
نویس بکار برده است شروع کردم، سپس شناسائی سایر ویژگیهای آن شعار از قبیل:
اسلوب بیان، نوع مضمون، آوازی کلام، جلوه های صنایع لفظی آن آثار و دیگر فانی که

در نظم این ترانه با مورد توجه حکیم بوده است دست زدم^(۱) و پس از معلوم کردن این شخص
به جستجوی سایر ثباتی که لفظاً و معنأ دارای ویژگیهای مذکور باشد پردختم. حاصل این
بررسی این شد که بسیاری از ترانه ها که در نظر اهل تحقیق اصل قابل قبول آمده بود مردود
احاطی از کار در آید و تعدادی از اشعار که با طاک و معیار این پژوهشگران مشکوک یا مردود
شمار آمده بود در عدد ربا حیات اصل قابل اعتماد خاتم قرار گیرد.

رباعی زیر از اشعاری است که اهل تحقیق آنرا پذیرفته و در مجموعه های خودشان جزو رباعی
اصل ثبت کرده اند^(۲):

مرفی دیدم نشسته بر باره کوس در پیش نهاده کله کیکا و کوس
با کله همی گفت که انوسل کوس کو باک جوس با چه شد که کوس

داین ترانه از همان اشعاری است که به درنگ از بین رباعیات ختم خاتم باید جدا و دور نگه داشت.

۱- ویژگیهای رباعیات اصل کتاب: درباره رباعیات ختم خاتم، مجموعه های تازه ای که در تهرانی چاپخانه نشان ارام.

۲- این رباعی در مجموعه هدایت ذیل شماره ۵۵ در نسخه فردوسی تحت شماره ۱۱۲ و در دیوان خاتم نیزه ۲۵ جزو اشعار اصل بهر ثبت.

چه اولاً تحمید آن در نظم این باغی دوبار در لفظ نفرت آورده کلمه، استفاد کرده است
 و لفظ مذکور از نوع لغات که خاتم بکاربرد نیست. و ثانیاً از شکست در بار کادوس،
 «بانگ جرس» را یاد آورده و بانگ جرس هیچ مناسبتی با در بار کادوس ندارد زیرا جرس
 از ابزار کار شتر بان است نه ریت کاخ پادشاهان؛ گذشته از این شاعر برای نیم
 «ناله» بکار برده و «ناله مخصوص جاک» است نه «کوس». خاتم در یکی از زنده
 گفته است: «می نوش در بزمینه با ناله جاک زان پیش کت بزمینه آید بر سنگ»
 حافظ هم میگوید: برگ زوایه شد ساز طرب نای اسی جاک ناله برش ای دفعه کن
 و چنانکه میدانیم سخوران بزرگ همچون فردوسی و دیگران «کوس» یا «غریو» و «نعره»
 و «آوا» استعمال کرده اند و گفتنی است که خاتم دهمند برای دای این مقصود از
 «کلمه کادوس» و «بار کوس» استفاد میکند، خاتم برای پروراندن این مقصود کاخ
 عطیسی که شاهان گردشان برستانش تقطیم فرود می آوردند ترسیم میکند و با دای
 «لایم مرغی که بکشد آن کو کو میگوید فرود میآید» عظمت برباد رفته سلاطین پیشین این زمین را

یجابه زمین خنند غفل نماید بدین بیان :

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی بر در که او شمعان بهاندی رو
دیدیم که کنگر اش فاحشه ای بنشسته همی گفت که کو کو کو کو

در اینجا بی نسبت نمیدانم قول نظامی عروضی را تکرار کنم که در مقامی شعر ردی :
بناست جوی میان این همی : و شعر مغربی : رستم از مادران آید همی " میگوید : و ... همه خرد
دانند که بین این سخن و آن سخن چه تفاوت است :

باری چنانکه پیش ازین اشاره شد در نسخه هدایت یکصد نوزده باعی از شمار من
به خاتم اصل قلم داده و بیت چهار باعی با علامت تاره مسلوک .
کمی از ترانه های که در نسخه مذکور مسلوک بشمار آمده این است :

هر ذره که بر روی منشی بوده خورشید رخی هر چه جینی بوده است
گر دوزخ استین از دم قن کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

۱- یادآوری میکند در این مصراع استین به غلط و درست آن نازنین است :

با کمی وقت در مضمون و طریقیان این باغی پی ببریم که رباعی مذکور یکی از ترانه های قطعی
 و مسلم خاتم است زیرا هم ترکیب «خوشید رخ» و «زهر جبین» با سلیقه خاتم هم
 و ریاضی دان سازگاری کامل دارد و هم مضمون آن از نوع مضامینی است که از ذهن
 خاتم میگذشت و موثکاف تراش میکند. گذشته از اینها ما حدی معتبر نیز همچون نسبت العلوب
 حدیث مستوفی تألیف ۷۳۰ هجری و فردوس التواریخ خسرو برقوهی تألیف ۸۵۰ هجری
 از ابیام خاتم ثبت کرده اند و رویهم رفته از ترانه های است که تردید درباره عدم
 اصالت آن بی مورد است.

در همین مجموعه باغی زیر یکی از اشعار اصل و قابل قبول خاتم بهمار آمده :

روزی که نهال عمر من کند شود و حسام ز یکدگر پر کند شود
 گرز ز انکه صراحی کنند از گل من حالی که ز باد و کرنی زنده شود

«خاتم هدایت رباعی شماره ۸۱»

و این رباعی از اشعاری است که بنظر من ابداع و پیچیده من ادویه با ابرار حکیم خاتم شباهت و

موقت ندارد و از همان هسته بدو داشت رباعی یعنی مصراع در درمی که نهال خرمن کند،
 میوان بیاسد بودن آن پی بُرد.

باز در همین مجسمه عین ترازه مشهور حیات در شمار رباعیات مسلوک آمده :

ای مفتی شمس از تو پرگار تریم با این همه متی از تو شیار تریم
 تو خون کسان خوری ما خون زن انصاف بدو کدام خوشتر تریم
 «خاتم هدایت» رباعی شماره ۸۵
 و این کلام هست و مبدل در عداد رباعیات اصل :

زان کوزه می که نیست در دمی ترکن قدحی بخور^(۱) بن ده دگری^(۲)
 زان پشیرای پسر که در رکذری خاک من تو کوزه کند کوزه گری
 همچنان این رباعی بسیار جالب حکما به جزو رباعیات مسلوک ثبت شده : «خاتم هدایت» رباعی شماره ۸۶

از آمدن بهار و از رفتن دی اوراق وجود ما هسی گرد و طی
 می خورم خور اندوه که گفته است حکیم غمهای جهان چو سیریه و قشعی
 «خاتم هدایت» رباعی شماره ۱۲۸
 و این رباعی هست و بنحیف بی معنی عداد رباعیات اصل :

لب برب کوزه بردم ز بیت^(۱۹) آرزو طلبم واسطه^(۱۹) عسر دراز
لب برب من نهاد میگفت به^(۱۹) می خور که بدین نمی آئی باز

«خاتم هدایت» رباعی شماره ۱۳۹

رباعی در رباعی ارفعیل : آینه، خروس، دوزخ گری شمارانه های اصل شده
هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا می کند دوزخ گری
یعنی که نمودند در آینه صبح کر خورشیدی گشت تو بخیری

«خاتم هدایت» رباعی شماره ۱۴۰

داین ترانه با لغاتی سنجیده و منتخب و مضمونی بدیع و بی سابقه در ریف اشعار مشکوک :
گویند که دوزخی بود عاشق هست قوی است خلاف دل مرا توان است
گر عاشق هست دوزخی خواهد بود فردا منی نهشت همچون کف دست

«خاتم هدایت» رباعی شماره ۱۴۱

باز این رباعی لغوی معنی حسنه و رعایت اصل آمده :

بسیار بکشتیم بگرد دروشت اندر همه فاق بکشتیم بکشت^(۱۱)
کس نشنیدیم که اندرین راه راهی که برفت را هرگز نداشت

«خیام هدایت» رباعی شماره ۳۹

دین کلام حکیمان به معنی دشمنان لغت های سلوک :

من ظاهر نیستی دهمتی دهم من باطن هر سر از پستی دهم
با این همه از دانش خود سرمه بدم گر مرتبه ای را میستی دهم

«خیام هدایت» رباعی شماره ۶۹

این رباعی پیرایه محققان کلام خیام بهماراده :

از درس علوم جمله بگریزی به و اندر سرف بمر آوری به
زان پیش که زور کار خونت زد تو خون قینه در سحر یزی به

«خیام هدایت» رباعی شماره ۱۲۶

دین نظم عالم به خسر دمنده از نوع گفته های اسحاقی :

ای دوست بیا غمم فردا بخیرم دین بکدم نقد غنیمت شمرم
 فردا که ازین دیر کن در گذرم با هفت هزار سالگان ببرم
 «خاتم هدایت، رباعی شماره ۱۲»

سایر اشعار این مجموعه نیز گم و بیش از جنس و قماش ترانه های است که گذشت و همان یکم
 نقل ترانه های دیگری از نسخه مذکور ضرورت داشته باشد چه از روی همین چند مثال میتوان
 به کلمه کیف دیگر با حیات این نسخه نیز پی برد. باین نقل ترانه های دیگری از
 خاتم چاپ هدایت چشم می پوشم و به بررسی اشعار مجموعه چاپ فردوسی می پردازم که در آن
 یکصد و هفتاد و هشت رباعی از سروده های منتخب به حکم خاتم اصل حیات آمده است.
 در این مجموعه نیز تعلیقات ترانه های اصل و غیر اصل همچنان بر اساس معیار طاک
 مشخصی بنجده شده و در این معینه نیز همانند نسخه هدایت در دهنه مهره یک
 رشته کشیده شده است !

سروده زیر یکی از ترانه های اصل نسخه مذکور است :

(۱۹)

مان کوزه گرا با پای اگر بشیاری تا چند کنی بر گل مردم خواری
 پشت فریدن و کف کعبه بر چرخ نهاده ای چه می پذیری

خیام فرغی چاچ می شای - باغی شاد^{۱۳۷}

همه جای این باغی قابل توجه است، بردشت سست و شکسته، نوع لغاتی که
 در آن بکار رفته، مصراع بی معنی و لغو: «تا چند کنی بر گل مردم خواری» کعبه
 و مصراع زشت و لال آور: «بر چرخ نهاده ای چه می پذیری»!

در این مجسمه حرفی تا این درجه است و بی ارزش بنایم ثبت شده^(۱)
 و باغی را بر که کلامی فصیح، بدیع، جبر و حکما نه است، بکلی نادیده گرفته شده است:

۱- «این مضمون شعر خیام نیست: ای سپید خردمند که بر رخسار و آن کودک خال بر نهنگ تیر

پندش ده و گو که نرم گوی منفر که کعبه چشم پرور

کسی که این مضمون را بدین روشی و خوبی و بکلی با لغاتی تا این درجه فصیح و سنجیده در غرض معنی ساخته

دیگر نزد می ندارد همان مضمون ادب و آره با چنان حملاتی بهم پیوندد!

بُعت کاینم و فلک بُعت باز از روی حقیقت نه از روی مجاز
 باز چه نمی کنیم بر نطف وجود فتنم صیغه صدق عدم یک باز
 باز شعاری سست و نحیف و بدیان گونه زبیر از بار اصل خاتم معرفتی شده :
 از هر چه بجز می است کوتاهی می بستم کف تیان خراگاهی به
 منتهی قلندری و ملراهی به یک جرعه می زما با ماهی به^(۱۱)
 « خاتم فروغی چاپ خرمشاهی، رباعی شماره ۱۵۳ »

حتی که قدرت سرور روی سازد همواره همو کار عدد می سازد
 گویند فربه اگر مسلمان نبود او را توجه گوئی که کدو می سازد^(۱۲)
 « خاتم فروغی چاپ خرمشاهی، رباعی شماره ۷۵ »
 تا چند سیر غل هر روزه یوم در دهم چه صد ساله چه یک روزه یوم
 در ده تو بکاسه می زدن پیش که در کار که کوزه لران کوزه یوم
 « خاتم فروغی چاپ خرمشاهی، رباعی شماره ۱۲۶ »

ای دیده اگر کورنی گوبرین دین عالم پر فتنه و پر شورین
 نشان و سران و سروران بگراند رودای چومه در دهن بوبرین
 دخیام فروغی چاپخه شای - باغی شماره^{۱۳۶}

و ترانه های بانصاین بدیع دبی سائده و العالی فصیح مناسب جوانی رسا گیر آهانه
 رباعیات زیر هیچ کدام پذیرفته نشده است :

گر من ز می مغناه مستم هستم در عاشق و زند و می پرستم هستم
 هر طایفه ای بمن بگانی داند من آن خردم چنانک هستم هستم

ای متقی شمه از تو پرگار یریم با این همه مستی از تو بهیار یریم
 تو خون سان خوری ما خون زن نه صاف بد و کدام خونخوار یریم

اسه از دل رانه تو دانی من دین خطا مقصود نه تو خوانی من
 هست از پس بد گفت کوی من تو چون پرده بر فتنه تو دانی من

بی جُسم گناه در جهان کجاست بگو آن کجاست که بی جُرم و نه زنیست بگو
 من بدبشم و تو بد مکافات کنی پس فرق میان من و تو چیست بگو
 از روی این شواهد متوایسم تا اندازده ای به چگونگی گزینش و تشخیص و تعیین با حیات اصل
 و غیر اصل نسخه چاپی و غمی پی ببریم شاید نیاز به نقل نمونه های دیگری از این نوع شعار
 نباشد، لکن از آنجا که خواهند در این قبیل مباحث از کثرت شاید مثال زیان
 نمی برد موضوع را دنبال و ذیلاً نمونه های دیگری نیز نقل میکنم .
 در بین ترانه های منتجب خجایم گاهی سروده های جالبی چشم میخورد که شاعر
 در نظم آنها از پیاله و سبزه و کوزه برای بیان مقاصد خود استفاده کرده است
 که ترانه های ذیل از آن جمله است :

برخیزد بایست برای دل ما حل کن بجال نشین مشکل ما
 یک کوزه می بسیار نوشیم زان پیش که کوزه نکند از گل ما

در کارگاه کوزه گری رستم دوش
دیدم ده خنجر کوزه گویا دوش
ناگاه بلی کوزه برادر دوش
کو کوزه کرد کوزه خرد کوزه دوش

این کوزه چمن عاشق زاری بوده است
در بند سرفراز گاری ده است
این دسته که برگردن اوجی بینی
دستی است که برگردن پای ده است

بر سنگ زدم دوش بوی گلشنی
سرست بدم چو کردم این ادبانی
با من زبان حال میگفت بوی
من چون تو بدم نویسه چون من بشی

جامی است که عقل آفرین میزندش
صد بوسه مهر بر حسین میزندش
دین کوزه گرد همه چنین جام لطیف
میازد باز بر زمین میزندش

جزای پیاپی که در هم پیوست
بگشتن آن روزمیدار دست
چنین سردست یارین از بر دست
از مهر که پیوست بگشت

برگیر پیاپی و برای دجوی
خوش خوش بگرام گردن لب جوی
کاین چرخ بسی تیر و تیر گوی
صد بار پیاپی کرد و صد بار جوی

طرز جمله بندی و اسلوب بیان این اشعار از کمال ذوق و لطف بیان و نهایت قدرت گوینده و سخنوری حکایت دارد و لغات و ترکیبات بسیار ساده و بی آرایش و دور از تصنع و تکلفی که گوینده در نظم این ترانه با بکار برده است حاکی است که سراینده در پیش نهاد ترکیبات مناسب برای ادای مقصود سراینده ای چیره دست و هنرمندی بی مانند بوده است. در همین احوال اشعار دیگری نیز در همین معنی (یعنی مضمری که از کاسه و کوزه و پیاله و سبو برای ادای مقصود استفاده شده است) ختام نسبت داده شده که آثار مستی و خرابی هم از حیث لفظ و هم از لحاظ معنی از طاهر و طین آنها ظاهر نمایان است.

آن شازینه چنین است :

این کوزه که آبخواره فردوسی است از دیده شاهیست و دل دستوریست^(۱۱)

هر کاسه می که برف محمودی است از عارض می و لب مستوری است

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی، رباعی شماره ۱۰۱»

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار برپاره گلی گلد همی زد بسیار

وان گل بزبان حال با او میگفت من بسچو تو بوده ام مرا نیکودا

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی، رباعی شماره ۱۰۲»

از کوزه گری کوزه خسته دیدم باری آن کوزه سخن گفت ز هر آزاری

شاهی بودم که تاج زینتم بود اکنون شده ام کوزه هر سخاری

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی، رباعی شماره ۱۰۳»

دکار که کوزه گری کردم رای در پایه چرخ دیدم ساد رای

میکرد لبیه کوزه را دسته دگر از کله پادشاه در دست گدای^(۱۲)

زان کوزه می که نیست در دخیلی
 چرکن قدحی بخور^{۱۷۳} من دگر می
 زان پیش اهی صنم که در گداز
 خاک من تو کوزه که کوزه گری
 «خاتم دخیلی چای خرمشاهی رباعی شماره^{۱۷۴}»

هان کوزه گرا با پای اگر هشیاری
 تا چند کنی بر گل مردم خواری
 گشت خریدن دلف کج خود
 بر چرخ نهاد ای چمی پنداری
 «خاتم دخیلی چای خرمشاهی رباعی شماره^{۱۷۵}»

تا چند عقل هر روز به شوم
 در دهر چه صد که چه بیز به شوم
 در ده تو بکاسه می زان پیش که ما
 در کار که کوزه گران کوزه شوم
 «خاتم دخیلی چای خرمشاهی رباعی شماره^{۱۷۶}»

تعدادت فاحشی که از حیث معنی مفهوم لغات و کلمات بین این دو دسته رباعی وجود دارد
 این نکته را مسلم میدار که گوینده این دو دسته را نه شخص واحدی نبوده است و نمی توان
 کرد کسی که شعاری بدان نغمی و آبداری را سروده است گفتاری بدین سستی و لغوی را

بهم بافته باشد !

پس طبعاً با حیات دسته اول را که مهارت شاعر در نظم آنها واضح و
قابل درک است، باید از طبع حکیم خاتم بدانیم، و با عینهای دسته دوم را که بردت^{تلقین}
مضمون آنها آشکار است، از گویندگان کر طبع و بی مایه ! و در مجسمه چاپ و غنی همه
این اشعار کجایه خاتم نسبت داده شده است !

باز من ترانه های سنجب به حکیم سروده های بدیع و حکم و عبرت گیری وجود دارد
که در آنها از تغییر و تبدیل خاک آدمی پس از مرگ سخن به بیان آمده است .
ترانه های زیر از آنجمله است :

هر سبزه که بر کنسار جوئی رسته است	گوئی که خط و نشسته خوئی رسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری نشی	کان سبزه خاک لاله روی رسته است
بر سنگ زدم و شسوی کشی *	سرست بدم و کردم این او شمی
بمن بزبان حال میگفت سبوی	من چون بدم تو نیز چون من شمی

هر ذره که بر روی منبسی بوده است خوشیدرخی زهر چینی بوده است
گرد از رخ نازنین به آزارم نشان کان هم رخ خوب نایبی بوده است

ای سپه خردمند که تر بر خیز دان کدک خاک نیز بهنگ تیز
پندش ده دگر که زرم نک می مغر کعبه چشم پرور

قدرت بیان شاعر در پروراندن این معنی و توحی که از لحاظ ظاهر صورت بین این خد ترا
وجود دارد، بوضوح قابل درک است و نیاز به توضیح ندارد آنچه درباره این چند رباعی
اشاره بدان واجب نماید احساس مشترک و محرمیت نهانی مخصوصی است که در آن
سرود و یا نغمه است و نباید نادیده داران بگذریم. احساس مشترک این ترانه ها این است که
شاعر در رباعی: «هر سبز که بر کنار جوی رسه است» از گذر میجویم تا بر سر سبز
بخودی پا گذارد از این رو که آن سبز از خاک لاله روی دیده است !
همین وقت اندیشه در رباعی «هر ذره که بر روی منبسی بوده است» نیز با لفظ

«ازرم» جلوه گرفته است، در اینجا هم شاعر در مازنین میخوابد گردد از رخسار خویش
 بازرم بقیانند، چه آن گرد هم زمانی رخسار خوب نازنی دیگر بوده است؛
 باز این نازک اندیشی در رباعی «ای سپهر خردمند هم ظاهر شده است زیرا در این هم
 شاعر در سپهر خردمند میخوابد با گنجی تند از کودک خاک نیز بخوابد خاک سر قیاد
 چشم پرور را نرم ز ملک، بقیانند؛

«ازرم» و «ازم ز ملک» و تعبیر «پا بخواری نهادن» در همان حال که این خد را نه را
 از لحاظ احساس بهم مربوط و مرتبط می سازد، درجه نازک طبعی شاعر همیشه برای ما
 آشکار می نماید که این نکته خود در زمینه شناسائی و تشخیص آثار ایل خاتم خردمند است.
 در مجموعه های با حیات منسوب به خاتم خردمند شعاری که گذشت، با جهانی بزرگ
 با همین مضمون و در همین معنی به خاتم نسبت داده اند که مرعوم فردی تعدادی از آنها را
 اختیار کرده است، آن اشعار چنین است:

خاک که بر زیر پای همه نادانی است^(۱) کف صنی و چهره جانانی است

برخت که بکنگره ایوانی است بگشت وزیر یا سه سلطانی است

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی رباعی شماره ۳»

پیش از من تو لیل و نهار می‌داده گردنده فلک نینه بکار بوده است

هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین آن مردک چشم نگاری بوده است

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی رباعی شماره ۲»

در هر دشتی که لاله زاری بوده است از سرخی خون شهیاری بوده است

هر شاخ بنفشه که ز زمین می‌رود خالی است که بر رخ نگاری دانه است

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی رباعی شماره ۴»

ای دل چو ز نایم کند غمناک ناگه برود ز تن روان پاکت

بر سبز نشین خوش بزی دزدی خند زان پیش که سبزه برد از خاکت

«خاتم فردوسی چاپ خورشاهی رباعی شماره ۱۳»

نیاز به توضیح ندارد که این چند رباعی نیز از بخش و قشش ترانه های اساطیری است و باید زمین با همیای خاتم

حارج و کنار گذشته شوند! و باز قابل ذکر است که این نوع اختلاف و دودستگی منحصراً
 و محدود به شعاری که گذشت نیست و در سایر مضامین نیز همچنان این بیگانه‌گی و عدم تناسب
 دیده می‌شود. ضرباب نمونه رباعی زیر یکی از رزانه‌های جالب و عبرت‌آمیز خیام است:
 وقت سحر است خیرای یابو ناز ز کم ز کم باد چرخ نواز
 کاینها که بجایند نپایند دراز و اینها که شدند کس نمی آید باز
 در این معنی باز رباعیهای زیر را به خیام نسبت داده‌اند که آهسته آهسته و سخافت از خطای
 و باطن آنها آشکار می‌آیند است:

وقت سحر است خیرای طرّف پسر پرباده وصل کن بلورین ساغر
 کاین یکدم طاریت در این کُنج فنا بسیار بجوئی و نیابی دیگر
 خیام در پی چایخ مشای رباعی شماره ۱۱۱

برخیز ز خواب تمشیدابی بخوریم زان پیش که از زمانه تابوی بخوریم
 کاین چرخ ستیزه دوی ناله درونی چندان ندهد امان که ابی بخوریم
 رباعی شماره ۱۲۳

هنگام مسوح ای منم فرجی بر سار ترانه ای پیش آدمی
کافه بخاک صد هزاران هم این آینه بدین مه در تن دی

«خیام فروغی چاپ غر شاهی - رباعی شماره ۱۷۸»

موضع دیگری که اشاره بدان ضرورت دارد چگونگی نقل ترانه های اصل است، یعنی در این محله اگر در هر صفحه تعدادی از آثار اصل خیام نیست در لابلای باحیات اسحاقی نقل شده است آن اشعار هم با خطاطی که بر دو زبان در هزاره یافته درج شده و برای تعیین تشخیص صحت اصلی آنها با حد اقل شکل نسبت دست آنها میگذرد و قوی معلوم است.

رباعی زیر یکی از ترانه های اصل خیام است :

ماوی و معشوق دین کج خسته است جان تن جام جامه دین شبا
آرزو خاک و باد و آتش است فلج ز مبد رحمت و بیم عذاب^(۱)

این رباعی در خیام چاپ فروغی به نظر آمده :

چاپ قابل

۱ - درباره این باجمی خطاطی که در آن یافته بروج و کتاب : درباره باحیات خیام مقدمه ای تا فروغی و نشر فروغی در تهران

یاسیم دمی و مطرب دین کُنج حُرّاب
 جان دِل جام جامه پر در دسرا^(۱)
 فارغ ز مهید رحمت ویم حداب
 اراد ز خاک بود از تش و آب
 دخیام چاپ خرشاهی - رباعی شماره ۹۰

از دیگر ترانه های معتبر خیام رباعی زیر است :
 آنان که کهن بودند و امان که نوند
 هر یک پی یکدیگر یگایک بشوند
 دین ملک جهان بکس مانند جاوید
 رستند و رویم و باریند و روند
 « مطابق دهت نسخه مورخ ۱۲۰۹ هجری چاپ »

رباعی بالا در نسخه مورخ در بحث اینطور آمده :
 آنها که کهن شدند و اینها که نوند
 هر کس برادر خویش یک تک بدوند^(۱)
 این کهنه جهان بکس مانند باقی
 رستند و رویم و دیگریند و روند
 دخیام و غنی چاپ خرشاهی - رباعی شماره ۹۱

یکی دیگر از رباعیهای معتبر خیام این است :

چون میگردد عمر چه شیرین تلخ
پایه چو رشده شاوورده تلخ
می نوش که بعد از من تو ماهی
از سلخ غنچه آید از غره به سلخ

«موافق ضبط نسخه مورخ ۱۲۰۴ چاپ شری»

رباعی مذکور در نسخه فردخی بدین صورت درج شده :

چون عمر بسر رسد چه شیرین تلخ
پایه چو رشود چه بغداد و ده تلخ
می نوش که بعد از من تو ماهی
از سلخ غره آید از غره به سلخ

«خاتم فردخی چاپ شای رباعی شماره ۵۳»

رباعی زیر که از زبانه های معتبر قابل اعتماد خاتم است در کتاب تاریخ گردیده حمد مهدی تالیف

۷۳۰ هجری و فردوس التواریخ خسرو ابرقوی تالیف ۱۰۰۰ هجری بدین گونه درج شده^(۱):

هر ذره که بر روی مینوی بسته
خوشیدرخنی بر ره چینی بوده است
گرد از رخ نازنین به از رخشان
کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

۱- بمقتل شادروان جلال جامی، مقدمه کتاب طبعخانه رشیدی تالیف ۱۲۶۷ هجری ص ۳۶.

در نسخه چاپ فروغی به نظر ثبت شده است:

هر ذره که در خاک نمیشی بوده است پیش از من تو تاج نگینی بوده است^(۱۱)
گر در رخ مارین به از رم نشان کان هم رخ خوب نازنی بوده است

ذخایم فروغی چاپ خرمشاهی رباعی شماره ۳۵:

رباعی شماره ۴۲ در چاپ مذکور به نظر آمده:

گویند مرا که دوزخی باشم دست تویی است خلاف دل در آن توان
گر عاشق و میخواره به دوزخ باشد فردا بنی بهشت همچون کف دست
و صورت دست آن مطابق دایت کتاب طریحانه تألیف سنه ۱۰۶۷ هجری قمری است:

گویند که دوزخی بود عاشق دست تویی است خلاف دل در آن توان
گر عاشق دست دوزخی خواهد بود فردا بنی بهشت همچون کف دست

*

رباعی شماره ۱۸ در چاپ خرمشاهی به صورت آمده:

این یک دوشه روزه نگذشت
چون آب بجوید چون داشت
هرگز خشم در درمیا نگذشت
روزی که نیاید است روزی که
و این باعی در متن حاشیه «طربخانه» مکرر زیر ثبت شده است :

چون آب بجوید چون داشت
روزی که در خشم من تو نگذشت
تا من با خشم در روزه نخورم
روزی که نیاید است روزی که

رباعی شماره ۱ در چاپ مذکور بدین وجه نوشته شده :

برخیز تا بسیار هر دل
حل کن بحال عیشین مشکل
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم
زان پیش که کوزه نکند از گل
و صورت درست آن موافق روایت «طربخانه» چنین است :

برخیز تا بسیار
برای دل
حل کن بحال عیشین مشکل
یک کوزه می بسیار تا نوش کنیم
زان پیش که کوزه نکند از گل^(۱)

۱ - طربخانه رشیدی، تصحیح شادروان جلال همایی - حاشیه ص ۵۲.

رباعی شماره ۲ در محسوسه مورد بحث به طور مثبت شده :

چون حمده نمی شود کسی فردا را حالی خوش دار این دل پرسودا
می نوش با هتاب ای کله ما بسیار تابد و نیابد مارا
و درست آن مطابق روایت طریحانه چنین است :

چون حمده نمی شود کسی فردا را حالی خوش کن تو این دل شیدا را
می نوش بنور ماه ای کله ماه بسیار تابد و نیابد مارا
رباعی شماره ۴ بدیوجه درج شده :

گر می نخوری طعمه فرنستان را بنیاد کن توحید و دستان را
تو خسته بد آن مشو که می نمی خوری صد تلمه خوری که می غلام است آن را
و این رباعی در نسخه مورخ ۴۰۰ هجری مکتوب آمده است :

گر می نخوری طعمه فرنستان را از دست بیل تو حیلست و دستان را
تو خسته از آنی که نوشی می تاب صد کار کنی که می غلام است آن را

رباعی شماره ۲۱ در مجسمه مذکور بنظر آمده :

تا خد زخم بروی دریا چشت بزار شد نم بت پستان کشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ که بهشت

و مصراع دوم آن در طربخانه و سایر نسخ بدینصورت درج شده است :

تا کی غم مسجد برم فکر کشت ،

رباعی شماره ۵ این است :

هر چند که رنگ و بوی زیبا چون لاله رخ و چهره بالاست مرا

معلوم نشد که در طربخانه خاکی نقش ازل بهر چه آرست مرا

مصراع اول آن در نسخه روزن بدینوجه آمده : « هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا »

و صحت روایت نسخه دلت روزن انکار است .

رباعی شماره ۱۹ باین مصراع غار شده : « بر چهره گل نسیم نوروز خوشست »

و مصراع مذکور در نسخه مورخ ۶۰۴ و مجسمه طربخانه بدینصورت آمده است :

«برچهره گل ششم نوروزخشت» «و این مصراع کلمه ششم بسیار مناسب و بمعنی تر از
ششم است».

رباعی شماره ۲۸ :

چون نیست حقیقت یقین اندر دست نتوان به امید شک همه عمر نشست
مصراع دوم موافق ضبط «طرحخانه» و بحکم معنی بدنی صورت درست است :
«نتوان به گمان و شک همه عمر نشست» بجای «به امید شک» که هیچ معنی ندارد !
رباعی شماره ۳۱ :

دارنده چو ترکیب طبایع آرست از بهر چاد کدش اندر کرم و کاست
گر نیک اندکستن از بهر چه بود ورنیک نیاید این صوری بکاست
این رباعی که یکی از اشعار قطعی دُکلم حیات است در رساله «لُتَبَنیه» با نام خمر رازی متوفی
سنه ۶۰۶ هجری بلوَنه زیر آمده است که هم روایت آن درست تر است
و هم بسیار قدمت دارد :

دارنده چو ترکیب حسن خوب است باز از چه سبب فلش اند کم کاست
گر خوب نیاید این بنا حجب است در خوب آید حسدانی از بھر چر است

رباعی شماره ۳۴ :

در دایره ای که آمدورفتن است ادرانه بدایت نه نهایت پیدا
کس می زند دمی در این معنی است کاین آمدن از کجا و رفتن کجا
مصراع اول این رباعی در ختام کتبه روزن و کتاب طبعخانه رشیدی بگونه
زیر آمده است که صحت و برتری آن نسبت به ضبط ختام فروغی آشکار است :
« دوری که در او آمدن و رفتن است »

رباعی شماره ۴۳ :

من یسج ندانم که مرا آنکه شد از اهل بهشت کرد یاد و خوش شد
جامی دبی و بر بلی بکشت این هر سه رفتند و زنیشت
مصراع دوم این رباعی در نسخه ای که حاشیه ص ۲۲ ختام کتبه روزن بار مرز :

«وین شخص شده بد صورت آمده است: «کردل بهشت خوب یا دوزخ رشت»
و چنانکه دیده می شود ضبط نسخه مذکور بسیار درست تر و با معنی تر است.

رباعی شماره ۵۸:

آرد کی دیگری بر باشد بر هیچ کسی زار نمی گنجایند
مصراع دوم این رباعی در رساله «تاریخ سلوک» که یکی از نامه های شیخ احمد غزالی
به صین القصات همدانی است بگونه زیر آمده و درستی آن محل تردید نیست:
«بر هیچ کس این از هر می گنجایند»

رباعی شماره ۶۰:

از آمدنم نبود گردون اسود در رستن من جلال و جایش نفوذ
و هیچ کسی نیز دو گوشت نشود کاین آمدن درستم از بهره بود
این رباعی در حیاتم کتبه روزن بگونه زیر ثبت شده است در روایت نسخه مذکور
بنظر من بسیار مناسب تر و با معنی تر است:

ز آوردن من نبود گردون را سود و ز بردن من جا به و جلاش نشود
در هیچ کسینر دو گوشم نشود کا و دردن بردن من از بھر چه بود

رباعی شماره ۱۱۸ :

ایام زمانه از کسی اردنگ کو در غم ایام نشند دلنگ
می خور تو در گلهینه باناله چنگ زان پیش که بگلهینه اید بر سنگ

صواب در مصراع اول بر طبق ضبط نسخه مؤرخ ۶۰۴ هـ و مجموعه طرخانه و نسخه
چاپ کتبه روزن خیاّم، است بجای ایام که در خیاّم فردوسی آمده است و هیچ
معنی ندارد! علاوه بر این در مصراع چهارم هم بر طبق روایت بعضی از نسخ کتبه
«ست است بجای که گلهینه»

رباعی شماره ۱۶۶ :

گر گیسو پایله و سبوی دجوی فارغ بنشین کشته زار و لب جوی
بس شخص حسدیر را که چرخ بدوی صد بار پایله کرد و صد بار سبوی

این رباعی کتاب «سند بادامه» محمد بن علی ظهیری تألیف در حدود سنه ۵۵۰ هجری
و مجموعه طرنامه رشیدی تألیف ۸۶۷ هجری بگونه زیر ثبت شده^(۱):

گر بگره پایله دیوای دجوی خوش خوش بخرام کرد باغ دیوای

کاین چرخ بسی سر قهوان کلری صد بار پایله کرد و صد بار سوی

که در صحت و برتری آن نسبت به ضبط خیام فردخی تردیدی نمی ماند.

نخن به دراز کشید و هنوز حق مطلب ادا نشده؛ لکن ز آنجا که این نوشته تجا

نقل سایر لغزشهای این مجموعه را ندارد و نیز در این نظر که خوانندگان تا اینجا کم

با چگونگی گزینش ضبط ترانه های اصل و غیر اصل مجموعه مورد بحث آشنا شده اند

گفت دگر درباره خیام فردخی را با پایان می بریم؛ و به بررسی ترانه های کتاب

«دمی با خیام» اثر شادروان علی دشتی می پردازیم که در آن ۸۱ رباعی اصل

و ۲۰ رباعی «خیامانه» معرفی شده است.

۱- رجوع شود به کتاب طرنامه رشیدی تصحیح تا به حال آید بی تا - ص ۳۳ مقدمه.

در این کتاب نیز باید نویسنده موضوع را با بحث های عالی که هر کدام در نوع خود
آموزنده و خواندنی است آغاز کرده با این همه در اصل مطلب که تشخیص و تعلک با
اصل از خیر اصل باشد ناموفق بوده است :

ذیلاً تعدادی از ترانه های این مجموعه را مطالعه می کنیم :

رباعی شماره ۹ ص ۲۰ دمی خایم :

ترکیب طبایع چو بکام تو دمی است روشاد بزی اگر چه بر تو ستمی است

با اهل خند باشد که اصل تن تو گزردی و نسیمی و شاد دمی غمی است

با کمی دقت در ساختمان این رباعی پی می بریم که این ترانه یکی از چهار ست و قبض است

به حکیم خایم است که از هیچ جنبه ای به آثار اصل دمی ماندگی ندارد :

در برداشت آن قدری تأمل کنیم : ترکیب طبایع چو بکام تو دمی است ! چنانکه دیده شود

معنی مفهوم روشنی ندارد ! مصراع دوم هم همین طور : روشاد بزی اگر چه بر تو ستمی است !

بر کسی که ستم رفته چگونه شاد زید ! ! دگنی این حرف چه ربطی با برداشت رباعی

مصرع اول دارد ؟

مصرع سوم چهارم هم فاسد است : با اهل خرد بهش که اصل تن تو ،
 گردی و نیبی و شراری دمی است ! « اهل خرد » بجه مناسب در اینجا کار رفته ؟ و بجای
 « خاک » و باد و آتش و آب ، گرد ، نسیم ، و شرار و غم ، چرا استعمال شده ؟^(۱)
 بین آثار غروب بخایم ترانه ای نزدیک بدین مضمون هست که آن ترانه این است :
 ای امله نتیجه چهار دهنتی و زلفت و چهار دایم اندر رفتی
 می خور که هزار بار بشیت لقم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی
 قطع نظر از لغات سنجیده و مناسبی که در این باغی بکار رفته ، از حیث اسلوب بیان نیز
 طوری است که هر مصرع آن کمال مفهوم مصرع پیشین نشده ، و مصرع چهارم مخصوصاً طوری

۱- مرحوم دشتی ذیل این مصرع چنین اظهار نظر کرده است : « این مصرع در طرح نه و نسخه فردخی

چنین آمده است : گردی و نیبی و شراری و دمی است » که بنظر اشتباه می آید چه گرد و شرار همچنین نسیم و دم

تقریباً یکی است و در حضور ایشان می دهم « صورتیکه مقصود کتب جلیلم است از فاعل چهار گانه »^(۲) « دمی یا غایم شده است »^(۳)

قرار گرفته است که مفهوم رباعی را به بهترین و جالب ترین صورتی کمال بخشیده است .
 رباعی مذکور را بگونه شش مطالعه میکنیم : ای کلمه نتیجه چهار منتهی و منفی چهار
 داریم اندر تقسی می خور که هر روز بار بشت گفتم باز آمدنت نیت چو فقی رفیق !
 چنانکه دیده میشود اگر از ابصورت شریا داریم نیاز به افزودن یا کاستن هیچ حرف
 و کلمه ای ندارد و بخودی خود شری فصیح تر نیست . و حالا برای آرایش رباعی :
 ترکیب طبایع ... « نه ایند به شرمی آوریم : ترکیب طبایع چون یکدم کامت
 برد و دباش ، و از آنجا که اصل تن توار گردد » و « نسیم » و « شیراز » و « نم » شکل گرفته ؟
 پس با اهل خرد باش !! این گفتار نضافاً به هدیان شباهت ندارد ؟ ! و اما مکان
 دارد کسی که رباعی : ای کلمه نتیجه چهار و منفی را سروده است ' حرفی بدین سستی و بی
 دهم زده باشد ؟ پس وقتی ما کلامی بدان استحکام و مسانت و روشنی فصاحت
 را از حیات سرائخ داریم چرا باید این قبیل هدیامات را هم بد نسبت بدسیم این
 نوع اشعار است و بمقتل از ساحت طبع وی دور دور و دور است !

رباعی شماره ۱۱ ص ۲۰۷ :

می خور که بزیر گل بسی خواهی^{۱)} بی هدم دبی حریف بی مونس^{۲)}
 زنها بکس گوی تو این از نهفت هر لاله که پژمرده نخواهد^{۳)} شکفت

قطع نظر از تعبیر «بزیر گل خفتن» که «مصرع اول این باعی آمده و از نوع تعبیرات حکیم خاتمیت» و باز قطع نظر از لغات عامیانه امی نظیر: «هدم» حریف، «مونس» و «خفت» که «مصرع دوم آن بکار رفته» و با سلیقه خاتم سارکاری ندارد، مصرع سوم چهارم آن هم بکلی بی معناست، و تراوش چنین کلامی از ذهن خاتم و شکوها دو!

در مصرع سوم آن قدری باریک شویم: زنها بکس گوی تو این از نهفت!
 کدام را نهفت؟ هر لاله که پژمرده نخواهد شکفت! پژمردن و شکفتن لاله مگر جز هدر است؟! آیا این حرف حرف خاتم است؟ خاتم بی گفته است:
 می خور که هنر در بار بیت لقمه باز آید نت فیت چو فیتی رقی، و جای گیر هم میگوید:

۱- تا آنجا که بنده اطلاع دارم هیچ کدام از اشعار خاتم بدون مقدمه بی نهایت با معنی و سرودن نشده!

دکاشن از پی مدینه ارسال از دل خاک چون سبز امید بر میدان بویا نه از لاله
 حرفی بمیان می آورد نه از بزم مردن شکستن دایره آن ! دمن هر چه وقت میگویم
 در این حرف که مرحوم دشتی از احوال فصلی از کتاب خود نیز قرار داده است^(۱)
 هیچ لطف و مژه یا نکته نازک شاعرانه ای نمی بینم !

پس ردیه رفته نتیجه میگیریم این با معنی هم از جنس قماش همان آنه قبضی است
 که پیش ازین شناسیم و از او در ریختن تشخیص دادیم . و در اینجا باز توضیحاً باید علامه کنیم
 « شاعر حیاتم لفظ " لاله " همه جا با " رخ " ترکیب شده نه با " بزم مردن " و در اثر^(۲)
 که بکار رفته بدینصورت گنجد است :

« چون بر بزم در رخ * لاله شبت »	بر خیز و بجام ده کن غزم در است
« هر چند که رخت و دنی یاست مرا »	چون لاله * رخ و چهره بولاست مرا »
« دجام از باد مستی خوش باش »	بالاله * رخ از نستی خوش باش »

پا بر سر سبزه تا بخواری نسبی کان سبزه خاک لاله رونی رفته است

رباعی شماره ۱۲ ص ۲۰۷ :

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت آهوجچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور میگرفتی بهر سر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

تعلیدی بودن این رباعی با اندازه ای آشکار است که نیاز به بحث و توضیح ندارد؛ لکن آنچه که نویسنده ای چون دروان علی دشتی و ادیبی همچون محمّد غنی ارازی پذیرفته و از بار اصل خاتم پنداشته اند، زیان نمی بریم اگر در ساختن آن کمی دستن شویم.

در این ترانه اولاً بین مصراع اول و دوم رابطه لفظی وجود ندارد و این دو مصراع

دقیقی بهم مربوط می شود که یا «بهتدای مصراع اول آن حرف «در» ضامه کنیم، یعنی بگویم:

و در آن قصر که جمشید در آن جام گرفت آهوجچه کرد... یا در وسط دو مصراع جارت:

«در آن قصر» ضامه کنیم بدین صورت: «آن قصر که جمشید در آن جام گرفت» در آن قصر

آهوجچه کرد و روبه آرام گرفت، و بدون ضامه کردن لغات مذکور لفظاً و معنأً

رابطه این و مصراع درست نمی شود؛ و چنانکه دیدیم پیش ازین گذشته، کلام خاتم
در این قبیل عیوب مبتاست.

ثانیاً مضمون تازه اشعه است؛ بدین معنی که شاعر موضوع را با «قصر» آغاز کرده
و به «بهرام گور» شایسته است؛ و در قصری که کلام شاعر با آن برداشت شده در سایر
مصراع ماحرفی بیان نیافته است؛ در صورتیکه در رباعی عمر خیام آنجا که کلام با
«قصر» آغاز شده، قصر مورد نظر شاعر در متن با رباعی پابرجاست؛ و در مصراع چهارم به
چکال فاحشه قرار گرفته است:

آن قصر که بر چرخ نمی دپهلو بر درگاه او شهبان نهادندی رد
دیدیم که بکنگش فاحشه ای بنشته همی گفت که کولو کولو کو

گذشته از اینها خاتم وقتی این مضمون را بدین فصاحت و عذوبت ساخته و پرداخته است
دیگر نیاز ندارد این موضوع را تکرار کند؛ و بار دیگر از قصری حرف برند که در آن
«موج» کند؛ و ربابه آرام بگیرد؛ معلوم است که گوینده رباعی مورد بحث

آن ترانه را ناظر به باغی حیات یعنی باغی: آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی «خته
 و طبع ناتوان وی مضمون را با «رایدن آهوا» و «لانه کردن باده» بهم آورده است!
 و این نکته نیز قابل ذکر است که حیات هر جا مضمونی را تکرار کرده طبع توانای وی آن معنی را
 چگونه می پروراند است که ابدار است تکرار ندارد و باز در نوع خود حرفی تازه بدیع
 و بی سابقه است. نظیر این باغی که با می «قصر» بهرام» و جمشید» در آن بکار
 و یکی بار باغی: آن قصر که جمشید در آن جاگم گرفت. و با «آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی»
 از حیث ظاهر باطن تفاوت دارد:

این کهنه با طراکه عالم نام است	اراکه ابلق صبح و شام است
برخی است که دامانده خداید است	قصری است که کجی گاه به صدام است

رباعی شماره ۱۷ - ص ۲۰۸ :

متاب بنور دهن شب بگفت	دریاب دمی خوشتر ازین نتوان گفت
خوش باش و میش که متاب	اند سرگوریت بیک خواهد یافت

بین اشعار منسوب به جام ترانه ای که دارا می چنین مضمونی است، و زنجیر است

این است :

چون عهد نهی شود کسی فردا / حالی خوش کن تو این دل شیدا
می خوش بنور ماه ای ماه که ما / بسیار باید و نباید ما را
نکته ای که ذکر آنرا در اینجا لازم میدانم این است که در این جام همیشه مصراع سوم
جای شگفتن هنر شاعر و محل ادج هنرمانی است و مخصوصاً در این موضع است که
دی نهایت قدرت و کمال مهارت خود را در سخنوری آشکار می سازد، در بیان
جبارات رباعی مذکور دقت لبیم، کلام زهد تا انتها نرم و هموار و یلده
است و در هیچ جای رباعی ذره ای زبری یا همواری دیده نمی شود. مصراع سوم هم
طوری آمده است که مصراع چهارم را طلب میکند، و این مصراع مفهوم کلی رباعی را
به موثرترین و جالب ترین وجهی به ذهن خواننده منتقل می کنند :

می خوش بنور ماه ای ماه که ما / بسیار باید و نباید ما را

اما در شمار گویندگان تقلیدی همیشه کار بر عکس است و مصراع سوم چهارم جای سر و
و محل عجز در مانده است.

در مصراع سوم و چهارم باعی مورد بحث اندکی دقت کنیم :

خوش باش و بندش که قنابی اندر سرگوریک بیک نویدت !
یعنی چه ؟ چون قناب بر سرگوریک بیک میابد باید خوش باشیم ؟ و گاهی
«بندش» چرا ؟ اگر فی‌المثل گفته بود «بندش» باز حرفی بود اما بندش
بنظر من هیچ وجه مورد ندارد !

از نظر این قیل حیو است که نپوشند کجکا و این نوع شمار را نمی پذیرد
و از این سجا ظاست که این جنس گفته بار از ساحت طبع حکم ختام باید دور بدیم !
به اصل مطلب باز می گردیم و به بررسی مترانه های به اصطلاح «صل» و «خیام»

می پردازیم : رباعی شماره ۱۹ - ص ۲۰۸

فصل گل و طرف جیبار دلکشت بایک دودسه اهل و عیسی جویشت

پیش از قدح که باده نشان صبح آوده مسجد فارغ ز کثرت
 در این باعی اگر از همه عیوب آن من جمله اشغلی مضمون باعی که شاعر کلام با فصل گل
 آغاز کرده و بدون مناسبت به مسجد کثرت کشانده است صرف نظر کنیم تنه
 مصرع دوم که شاعر نسبتی حور شرشت ابا یک دوسه اهل^(۱) در اینجا جمع
 و نمیشین خسته است کفایت میکند که آرا حریفی فاسد و دور ریختنی بدینم ؛ نیاز
 به گفتن ندارد که گویندگان با هیچ گاه منظور معشوق را با حضور قریب بگنجینه طالب نبوده
 و اندیشه سہانی و کفایت خلوت با ندازه ای در زمین سخنوران با قوت دهنه که زنده شیراز
 حتی شمع زیننه که روشنی بخش محفل انس است خاموش میخوابد ؛
 شمع را باید از این خانه برون بدن کشتن تا که همسایه نداند که تو در خانه ای
 حافظ هم گفته است : « چه جای صحبت ما محرم است مجلس » جای دیگر هم میگوید ؛
 خوش است خلوت اگر یار یار من باشد نه من بوزم و او شمع نغم باشد
 و در این باعی چاکله می بینیم گوینده ز این نکته باریک خاطر بوده است ؛

رباعی دیگر که نقل آن در مجامع مناسب نیست این است :

تا چند زخم بروی دریا خشت تا کی غم مسجد برم و فکر گشت

خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدو رخ و که اندر نهشت

این رباعی چنانکه دیده شود لفظاً و معناً خوب است و میتوان با ذکر در طبع عمر خیام باشد.

مرحوم دشتی این رباعی را که نام خیام هم در آن قید شده است، احاطی ننشسته

و رباعی مورد بحث را که اجمالاً به محایب آن اشاره شد اصل شمرده است ! قول دشتی

بر رد این رباعی چنین است : « ... تمام رباعیهائی که نام خیام دارد شعر است بریکه دیگری

از آن گفته اند^(۱) یا جواب به یکی از رباعیات خیام است ، مانند خیام گفت خیمه ای نذر است که

جواب رباعی « دازنده چو کرب طالع آرست » میباشد ... گاهی زندانی بقصد اینکه از خیام

حمایت کنند گفته اند : « خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدو رخ و که اندر نهشت »

یا خیام اگر زباده متسی خوش باش » ص ۲۲۸ - ۲۲۹ دشتی خیام .

علاوه بر این در حاشیه صفحه ۱۶۱ نیز درباره رباعی مذکور نوشته است :

و ذکر نام خاتم قرینه و نشانهای است که رباعی را دیگر می گفته و بحال خود «شکر تبره خاتم بوده ...»
 علاوه میکنم چهار رباعی مورد بحث نیست که مرحوم دشتی پذیرفته است، بلکه من شعار
 منسوب به خاتم تعدادی رباعی بسیار جالب و محکم دیگر نیز قریب به پنجاه مضمون خود را
 که شادروان دشتی میگوید، اختیار کرده و بسادگی از آنها گذشته است. ترانه بانی
 در آنجمله است :

گویند که دوزخی بود عاشق و دوست
 فانی است خلاف دل در آفرین بست
 اگر عاشق دوست دوزخی خواهد بود
 فردایی هست همچون کف دست

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
 کرد اهل بهشت خوب یا دوزخ رشت
 جامی دینی و بر بلی برکت است
 این هر سه مرقع ترنم بهشت

گویند هر آنسان که با هر سیزند
 زانسان که بسیند بد انسان خیزند
 ما با می و معشوق ازینم مدام
 تا بگو که بخیرمان چنان بگزینند

به بررسی سایر رانه های "دی خاتم" می پردازیم

رباعی شماره ۲۵ - ص ۲۱۰ :

آن کو سلامت است دمانی دارد
 در بختن شیبانی دارد
 نه خادم بود نه مخدوم کسی
 گوشت دبر نمی که خوش جهانی دارد
 این باغی نیست تا آنجا که دقت من حکم میکند کمترین شباهتی لفظاً و معنایاً با اصل خاتم
 و مضمون یاد داری آن با لفظ های این بین که مردی قناعت چشمه و سرانده قطعات
 اخلاقی بوده بیشتر موقت دارد تا انا را فلسفی حکیم خاتم !
 گذشته از مضمون این باغی که از اراده سروده های عمر خاتم و در میزند نوع لغات
 و کلمات آن نیز با نوع لفاظی که خاتم در شعار خویش بکار می برد تفاوت فاحش دارد
 فی ایشل تا اینجا در هیچ کدام از رانه های اصل خاتم ندیده ایم که لغاتی همچون
 سلامت، نشستن، مان، و آشیان، بکار رفته باشد !

خیز از ترانه ای که گذشت و شعاری که پیش ازین از بجاتی بودن آنها نگاشتیم
 رباعیات دیگری نیز از همان جنس و قماش در کتاب "دعای خاتم" آمده است که در
 هیچکدام از آنها نیز همچنان نشانه داری در مختصات آثار اصل خاتم چشم نمورد؛ و توضیح
 اینجا بزرگ این نظر که این دسته گنجش نقل معایب آن شعار را ندارد؛ و توضیح
 در باره نقص هر رباعی سخن را دراز نمیکند؛ در اینجا فقط به نقل صورت هر رباعی اکتفا
 میکنیم؛ و در کُستی و معایب هر کدام از این ترانه ها را به فهم ما قد و ذهن کلمه بین
 دقیقه شانس خود بخوندگان و گذار می یابیم.

رباعی شماره ۲۸ - ص ۲۱۱ :

ای بس که نباشیم جهان عهد بود فی نام زما دنی نشان عهد بود
 زین پیش نبودیم و ندیدیم خلل زین پس چو باشیم همان عهد بود^(۱)

۱- رباعی بدی نیست؛ اما طریقیان منبع غنائی که در آن بکار رفته با اثر خاتم تفاوت دارد؛

رباعی شماره ۲۹ - ص ۲۱۱ :

آنرا که بصرای حل ناخته اند بی ادب کل را با چرخه اند
از در بهانه ای در ناخته اند فردا همه آن بود که دی حقه اند

رباعی شماره ۳۰ - ص ۲۱۱ :

هم دانه مهید بخرم نماند هم باغ و برای بی تو من نماند
سیم و زنجیرش از در می به جوی باد و دست بخور و زنه بدشمن نماند

رباعی شماره ۳۳ - ص ۲۱۲ :

کس مثل سراسر اجل رخ نماند کس یقینم از نهاد بیهوش نماند
من میگویم ز بقدری تها نماند عجز است بدست هر که از ما نماند

رباعی شماره ۳۴ - ص ۲۱۲ :

گر کیفیت ز زنگار نماند گذار که جز به شادمانی نماند
بشار که سر بایه سودای جهان عمارت چنان کس نماند نماند

رباعی شماره ۳۹ - ص ۲۱۳ :

آنی که نبودت به خور و خواب نیاز کردند نیازمندت این چار نیاز
هر یک تو بچه دادستاد باز تا باز چنان شوی که بودی به آغاز

رباعی شماره ۴۳ - ص ۲۱۴ :

لب برب کوزه بودم ز غایت از^(۱) تا ز طلبم واسطه عسر دراز
لب برب من نهاد میگفت بر من بسچو تو بوده ام دمی من نیاز

رباعی شماره ۴۴ - ص ۲۱۵ :

مایم در این گسند دیرینه کس جوینده خنده ای چو مو اندر کس
آگاه نه از منندل مید و بر کس گشته چشم بسته چون کجا^(۲) و خراس

اگسنت لب برب بودم ز غایت از : یا آنی که نبودت بخور و خواب نیاز « بعد از پیش نهاد بهدی است که
جائی در آیات ندارد، بظن من این نوع حملات را تنها باید فیلسوفی چون خواجه نصیر داد که کلی با آنها را در
دعوه غار و درون از آنها پاک کرد : ۲ - تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، مراد و کس، و کجا خراس در شاه خاتم ایستاده

رباعی شماره ۲۵ - ص ۲۱۵

مرغی دیدم نشسته بر باره کوس در پیش نهاده کله لیکادوس
با کله همی گفت که افکوس افکوس کو باکت جر سها و چه ناله کوس

رباعی شماره ۵۰ - ص ۲۱۶ :

این چرخ خلک که در او حیرانم فانوس خیال از او شمایی دینم
خورشید چراغ دان عالم فانوس ما چون صوریم کاندان گنج دینم

رباعی شماره ۵۲ - ص ۲۱۷ :

بر منش خاک خفتگان می بینم در زیر زمین خفتگان می بینم
چند آله بصحرای عدم می لرم نا آیدگان و خفتگان می بینم

۱- «منهولم بیت قدری قویس تویم : بر منش خاک خفتگان می بینم در زیر زمین خفتگان می بینم !

این حرف چه لطف و نراهی دارد ؟ یا چنین حرف بیهوده ای را نباید در در بریزیم ؟ مرحوم شمس دلی این عجا

یو شده است : «در مختار نامه عطف دیده شده دلی بخن و سکر خاتم شیر میانه» (۱)

رباعی شماره ۵۳ - ص ۲۱۷ :

یک چند بگرد کی به استاد شدیم یک چند ز استاد خی خوش داشتیم
پایان سخن شنو که مارا چه رسید از خاک در آیدیم و بر باد شدیم

رباعی شماره ۵۴ - ص ۲۱۷ :

در جشن جام جم جهان پیویم روزی غنیمت دبی نغز دیم
ز استاد چو راز جام جم بشنوم آن جام جهان نامی جم من بودم^(۱)

۱- مضمون بسیار جالبی در سابقه این رباعی و الفاظ فصیح و مناسبی که شاعر برای پروراندن مقصود

در آن بکار برده است، و نکته ای که با آوردن حروف "ج" و "م" و "ن" ایجاد کرده، از جنبه فنی

در سخنوری حکایت دارد و مفهوم تشنای آن خصوصاً ذهن به سروده ای ابوعلی سینا می کشد :

بنده مدس میرنم این باغی کی از ترانه های از قلم افاده این سینا باشد که خوشخانه از حوادث ایام

مانده و به صورت دست نخورده بی عیب بدست رسیده است، و عقیده ابرام طاهر که شاعرست بی ادب

باید دور بریزیم، این باغی لایق بازآرشی باشد خط کنیم محکم نگاه داریم !

رباعی شماره ۵۵ - ص ۲۱۸ :

هر یک چندی کی برآید که منم بانمیت و باسیم زو آید که منم
چون کارک او نظام گیرد زدی ناگه اجل از کین درآید که منم

رباعی شماره ۵۷ - ص ۲۱۸ :

بر خیز ز خواب تا شبی بخورم زان پیش که از زمانه تا بی بخورم
کاین چرخ سیزده دنی که رود زنی چندان ندهد امان که آبی بخورم^(۱)

رباعی شماره ۶۰ - ص ۲۱۹ :

مشنو سخن از زمانه ساز آید کان می خواه مروتی طرز آید کان
فستد کان کان فستد آید کان کس می ندیدشان باز آید کان
می خور که خاک بهر هلاک من تو قصد می دارد بجان پاک من تو
بر بزه نشین می روشن میخور کاین بزه بسی دند زک من تو

رباعی شماره ۶۲ - ص ۲۱۹ :

۱- حرفی تا این درجه پست و خوانا چه مناسبت و مشابهتی با گفته های حکیمانه عمر خاتم دارد ؟!

رباعی شماره ۶۴ - ص ۲۲۰ :

از آمدن و رفتن سودی کو در مار مهید عمر ما پودی کو
چندین سه پایی ز میان جهان میسوزد و خاک میشود دودی کو^(۱)

رباعی شماره ۶۹ - ص ۲۲۹ :

گیسویم تو به دراک معنای در کشته زیر کان انا نرسی
اینجا ز می لعل بهشتی می ساز کانا که بهشت است سببی نرسی^(۲)

- ۱- بنظر من حرف بی ربطی معنایی است ! نزدیک بدین مضمون کلام خاتم این است :
- جزایی که ای که در چشم بستن آن داند چندین پروت مارین سرد باور که پیوست بکین که
- ۲- بنده برخیز که در می این با معنی معنایی یافتیم ! قدری حقایق گفتیم ؛ گریتم با دراک معنای ؛
- در کشته زیر کان دانی نرسی ! این مصراع هم معنایی نشانی ندارد ! مصراع سوم ؛ اینجا می لعل بهشتی ؛ می لعل جگر میسوزد
- بهشت ساخت ؟ ! اینجا بهشت می لعل ؛ چنانست با دراک معنای که مصراع اول آمده دارد ؛ اما این حرف
- به بدینان بیشتر شباهت ندارد ؛ چنانست لغت نو فاسدی قیوم که حکیمی چنان عمر خاتم . بر در بار فروغی هم بهشت است

رباعی شماره ۷۰ - ص ۲۲۲ :

گر رانده بدست آیت از می دوشی
میش بهر جمع بهر بخشی
کاکس که جهان کرد فرخت دارد
از بلبت چون توئی دیش چو منی^(۱)

رباعی شماره ۷۱ - ص ۲۲۲ :

آن یار زینا که خوری پوشی
سسل است اگر طلبش میکوشی
باقی همه یگان نیست زو شد
تا خسر گر نایه بدان تفرشی

رباعی شماره ۷۲ - ص ۲۲۲ :

در کار که کوره گری کردم ری
در پایه چرخ دیدم تاد پای
میکرد و لیس کوره اوسته و
از کله پادشاه دار دست گدی^(۱)

۱ - توجه بخوبندگان مخصوصاً به مضمون خلک این رباعی و لفاظی نامناسب و امانه ای که گویند در آن

بکار برده است جلب میکنم؛ در مفهوم آن اندکی دقت کنیم؛ اگر از می دوشی بدست قاده جمع و بخشی دوش

کن زیرا کسی که جهان کرد^(۱) از بلبت تو دیش من فرخت دارد! این حرف جماعت است نه حکیمان!

رباعی شماره ۷۴ - ص ۲۲۲ :

سری دیدم بخانه خناری گفتم بکسی ز فستگان خناری
گفتمی خور که بسچو با بیاری رفتند و خبر بار نیاید باری^(۱)

رباعی شماره ۷۵ - ص ۲۲۳ :

خوش باش که بچند سودا توئی فارغ شده بد از متاسی توئی
قصه حکیم که بی تعاضی توئی داد دست در کار فردای توئی^(۲)

رباعی شماره ۷۶ - ص ۲۲۳ :

زان کوزه می که نیت دوی ترکن قدحی بخور بمن ده گری
زان پتیر ای صنم که در بگذری خاک من تو کوزه کند کوزه گری^(۳)

۱- این رباعی طبع عبیدزاکانی می باشد و غیر خیام !

۲- یکی از شعار کلی مروج دبی معنی دبی سروده منسوب خیام مظنرین همین رباعی است !

۳- علاوه بر لفظ عامیانه «بخور» که در مصراع دوم آمده ، «ای صنم» مصراع سوم هم قابل توجه است !

رباعی شماره ۷۸ - ص ۲۲۳ :

هنگام صبح ای صنم فرخ پی بر سار ترانه ای پیش در می
کافله بخاک هد سزاران جم و این مدتی سه رفته دی^۱

رباعی شماره ۷۹ - ص ۲۲۳ :

از کوزه گرمی کوزه خسته یدم باری آن کوزه سخن گفت زیر آردی
شای بودم که تاج زینم بود اکنون شده ام کوزه بر خاکی

رباعی شماره ۸۰ - ص ۲۲۴ :

در دهر چو آوارگی ما نهند فرمای تا که می ماندازه مهند
از حور و قصور و زینت و زینخ فارغ بنشین کاین همه دازه

۱- در کتاب بنس الاحرار بدر جرمی تألیف ۷۴۱ هجری سیزده باعی با خاتم ثبت شده است که این تحقیق

همه آن سیزده باعی را از آثار قطعی مسلم خاتم نموده و یکی از آن سیزده باعی این است : وقت حلاوت خیزی می یاز

ز کتک با و خجک نواز کاینجا بنشیند دراز ^{کنش} و نهاده ^{کنش} و بطور من این باعی خوانده و یکی از این باعی خاتم است !

رباعی شماره ۸۰. آخرین رباعی از نوع رباعیات بحاقی کتاب «دمی خاتم»
 نوشته شادردان دستی است، و حامله مکرر ضمن این لغت اشاره کرده ام در شعاری
 که از نظر خویشدگان گشت بیگونه علامت و قرینی از رباعیات اصل خاتم وجود ندارد
 و باید آنها را از بین ترانه های منسوب به خاتم جدا کنیم و دور بریزیم. در مابین اینها
 همین رباعی شماره ۸۰ را از حیث مضمون و طرز بیان در نظر میگیرم: «در دهر چو آواز
 گل تازه دهند» آواز گل تازه یعنی چه؟! در دهر چه آواز دهند؟!
 اگر منظور شاعر رسیدن فصل بهار است که شاعر پرمایه به طور حرف نمیزند! شاعر
 توانایی امثل میگوید: بهار مرده نوداد و فکر باده کنید ز عمر خویش درین فصل استفاده
 حافظ بجا گفته است: رسید مرده که آمد بهار و بزمه مید طیفه گری بر سر مصرعش گل نیست
 جای دیگر هم میگوید: کنون که میدد از بستان نسیم شبت من شراب جحش یار حور شبت
 گفتن: در دهر چو آواز گل تازه دهند برای آمدن بهار و فرمایی که می باید از ده دهند
 برای استفاده از این فصل کار گرفته تهی به و نسیم طبع است نه عمر خاتم ننشند که

میگوید: چون بر بنور زرخ لاله شبت
بر خیزد بجام ما به کن عزم دست
کاین سبزه که هر دژ تا شاکه
فردا همه از خاک تو بر خواهد است^۱

رباعی شماره ۷۹ هم از همان جنس قفاش است:

از کوزه گری کوزه خسریدم باری
آن کوزه سخن گفت ز هر هری
کدام کوزه سخن گفت؟! چه هری؟!
جام گفته است:

در کارگاه کوزه گری رستم دوش
دیدم دهن دراز کوزه گویا و خوش
ناگاه بلی کوزه بر آورد ز خودش
کو کوزه گرد کوزه خرد کوزه خردش

حرفی است استوار در روشن و منطقی؛ از دهن دراز کوزه خاموش یا از کوزه با محدود
و گفتنی؛ اگر گفت، اما در رباعی مذکور کلام گنگ و نارساست و مطلب ناقص و نامفهوم
در همه شاعر تعبیر تاج زرین است که گوینده در مصراع سوم کار برده:
شاهی بودم که تاج زرینم بود اکنون شده ام کوزه هر خاری

۱- نالقه ناکه در رباعی مورد بحث شاعر کلام با جز قصه بر پشت و دوزخ کشنده است که بگوید نظم با تاج زرین بر پشت
نزداد

فی مثل اگر شاعر گفته بود: روزگاری شاهی بودم و اکنون کوزه خوار شده‌ام
 حرفی بود با اشاره به تاج زرین کلام را فاسد و تاسف‌گفته‌های خواننده پائین
 آورده است.

نظر بدین گونه معایب است که نویسندگان قبیل اشعار را فاقد ارزش ادبی
 میدانند و حقیقت دارد آنها را باید از بین ترانه‌های ضروب خیام جدا کرد و در نخلت
 باری تانجا با نوع رباعیاتی که در کتاب «دمی با خیام» زیر عنوان «رباعیات
 آمده است» شناسیم، و حالا دقت است که گاهی گذر از این به دیگر سروده‌های
 که در این نسخه زیر عنوان «رباعیهای خیامانه» آمده است بگذاریم.

در این بخش نیز مرحوم دشتی ۲۰ رباعی تحت عنوان: «چند رباعی خیامانه» نقل
 کرده است که بعضی از آنها بنظر من دارای حسیع محضات رباعی‌های اصل و قابل
 خیام است و در حالت آنها باید تردید داشته باشیم، ترانه‌های قابل قبول دیگر نه است؛
 رباعی شماره ۱ ص ۲۳۵:

۱
 تـوان که بسین کلام خویند^۱ / سحر که گاه نه بردوام خویند او^۱
 برگرد پیاله آبی هست مقیم / کاندز مهبه مدام خویند او^۱

رباعی شماره ۲ ص ۲۳۵ :

۲
 برخیزد بسیار برای دل ما / حل کن بحال نیشتم^۲ مشکل ما
 یک کوزه می یار تا نوش کنیم / زان پیش که کوزه ها کند^۲ از گل ما

رباعی شماره ۳ ص ۲۳۶ :

۳
 مادمی و معشوق دین کج خراب / جان تن جام جامه^۳ رهن آب
 آزاد ز خاک و باد ز تش آب / فارغ نهید حجت ویم عذاب

رباعی شماره ۴ ص ۲۳۷ :

۴
 می خوردن شاد بودن^۴ من است / فارغ بودن کفر و دین^۴ من است
 گفتم بعد از هر کابین^۴ تویت / گفتا دل خسته^۴ تو کابین^۴ من است

رباعی شماره ۸ ص ۲۳۷ :

یاران موافق همه از دست شدند^۵ در پای اسل یکان یکان بست شدند
خوردیم ز یک شراب مجلس عمر دوری دوسه شیر ز ماست شدند

رباعی شماره ۹ ص ۲۳۷ :

آنان که بجای عقل در میگوشتند^۶ بهیات که جمله گاو ز میگوشتند
آن به که باس ابله در پوشند کامروز بجای تره می نهند و پوشند

رباعی شماره ۱۱ ص ۲۳۸ :

تا هرده مه آسمان گشت پید^۷ خوشتر ز میاب کسی هیچ ندید
من در حجم ز می فروشان کایان به زانکه فروشد چه خهند خرید^(۱)

۱ - یاد آوری میکنم که این شعار در «دمی با خیار» با غلطی که برادر زمان در بهار راه یافته

نقل شده است و بنده صورت نسبتاً درست آنها را آورده ام.

رباعی شماره ۱۲ ص ۲۳۸ :

من بی نیاز بپستن نتوانم^۸ بی باد کشید بارتن نتوانم

من بنده آن دم که ساقی گوید کجاست جامم گر بگیرد من نتوانم

تا اینجا ۸ رباعی از بین ۲۰ ترانه ای که مرحوم شتی ملوک شمرده است نتخاب کرده ایم که این هشت رباعی همانطور که اشاره کردم با آثار اصل خاتم شباهت و موافقت کامل دارد و نباید آنها را از نوع ترانه های کجانی بدانیم؛ در این موضوع که بگذریم اشاره به مطلب دیگری نیز ضرورت دارد و آن چگونگی نقل رباعیات اصل است.

در بررسی چهار نسخه فردوسی داریم که رباعیهای اصل آن مجسوعه با همان غلطی که در آنها یافته نقل شده است در این ساخت صورت اصلی یا لا اقل صورت نسبتاً درست آنها همچگونه وقتی نقل نیامده است؛ در اینجا نیز ترانه های اصل با همان سبب های که بمردور زمان دیده است درج شده و برای تشخیص تعیین صورت اصلی همچگونه کوششی نقل نیامده است؛ نمونه بعضی از غلطی که در این قبیل سروده ها رایج

و در حرم دستی ز زانها چشم پوشیده است از مهر اراست :

رباعی شماره ۱ ص ۲۰۴ :

چون عهد نمی شود کسی فردا / حالی خوش دار این دل پر دوا

می خوش جور ماهی که نا / بیاربت بد نیاید مارا

مصرع دوم این رباعی در نسخه طربخانه رشیدی ثانیف ۸۶۷ هجری و نسخه ای که دکتر روزن در مجموعه چاپ خودش با مراد بو، از آن یاد میکند بدینوجه آمده :

حالی خوش کن تو این دل شیدا را، و خالکله دیده می شود مصرع مذکور بصورت
روتر، بی حبت تر، و درست تراست .

رباعی شماره ۲ ص ۲۰۴ :

هر چند که رنگ و بوی نیابست مرا / چون لاله رخ و چو سر بولاست مرا

معلوم نشد که در طربخانه خاک / نقش من از هر چه اراست مرا

این ترانه در نسخه چاپ دکتر روزن بصورت زیر آمده که صحت و برتری آن

نسبت به ضبط "دبی باخاتم" نگار است :

هر چند که رنگ و روی نیابت*
چون لاله رخ و چو سربلایست مرا
معلوم نشد که در بخانه خاک
نقش ازل بهر چه است مرا

رباعی شماره ۵ ص ۲۰۵ :

در دایره ای کادن فغن است آرا به بدیت نه نهایت پیدا
کس می نرزد دمی در این معنی را کاین آمدن از مجاد و فغن بکجاست
مصراع اول این رباعی در نسخه مورخ ۱۰۴۰ هـ و نسخه چاپ کتر و وزن و کتاب
طربخانه رشیدی تألیف ۱۶۷ هجری بدیوجه آمده : "دوری که داد آمدن فغن ما"
و چنانکه دیده می شود روایت این مآخذ بسیار دقت تر، درست تر، و مناسبتر در ضبط
"دبی باخاتم" است . رباعی شماره ۶ ص ۲۰۵ :

اجزای پیاله ای که در هم پیوست بکشتن آن روانمیداردست
چنین هر پای نازنین بر دست^(۱) بر محقر که پیوست و بکین شکست

بیت دوم این باغی در نسخه کتبروزن بگونه زیر آمده و همین درست است :
چندین سر و دست نازنین از سر دست * از مهر که پیوست و بکین شکست

رباعی شماره ۲۰ ص ۲۰۹ :

چون خبر برسد چه بعد از تلخ ماه چو شود چه شیرین چه تلخ
می نوش که بعد از من تو ماهی از سلخ غنچه آید از غره به

بیت اول این باغی در نسخه مورخ ۶۰۴ بصورت زیر آمده و بنظر من همین درست است :
چون میگذرد عمر چه شیرین چه تلخ ماه چو شود چه تلخ چه تلخ

رباعی ذیل صفحه ۲۰۹ :

آرد یکی دیگری بربند بر هیچ دل از راز در نمی گشاید
این گردش همرومه که مان بماند پناه غمگین می پاید
این باغی را شادردان دشتی در حاشیه ص ۲۰۹ نقل کرده و از آن نوع رباعیات کجی
قلمداد کرده است !

اولاً این رباعی از اصل ترین قابل هما درین تابه های خاتم است، و ثانیاً صورت
 «ست آن تا اینجا نویسنده» ریافته است، چنین است :

آزادگی و دیگری برآید برعکس این راز همی کشاید
 ما را از قضا جسته این قدر پیمانه عمر ماست می پیماید^(۱)

رباعی شماره ۲۲ ص ۲۰۹ :

چون روزی خبر بشنم که توان کرد دل را به کم و بیش درم توان کرد
 کار من تو چنانکه رای من دست از موم بدست خوشی هم توان کرد

مصرع ددم این رباعی «نسخه مورخ ۶۰۴» و «نوش لاجورد» تألیف سنه ۷۴۱ هجری
 و طبعخانه رشیدی تألیف ۱۸۶۷ هـ در هر سه نسخه منظر آمده : * خود را به کم و بیش درم توان کرد.
 و چنانکه دیده میشود روایت این سه نسخه درست است . رباعی شماره ۳۶ - ص ۲۱۲ :

۱- درباره صورت «ست این رباعی و مآخذی که از این نام حکیم خاتم ثبت کرده اند» رجوع شود
 به کتاب : درباره با حیات عمر خاتم با مقدمه ای که بیشتر نویسنده این کتاب از این کتاب چاپی است . ص ۵۴ تا ۵۵ .

ای دست غم جهان فرسوده محو بهیوده می‌نمان بهیوده محو
چون بوده گذشت دینیت نابود خوش باش غم بود نابود محو
مصراع اول و دوم این باغی در نسخه مورخ ۶۰۲ و خیام گستره روزن، مجموعه
طربخانه رشیدی بدین وجه درج شده :

ای دست غم جهان بهیوده محو بهیوده غم جهان فرسوده محو
و رویت این سه نسخه درست تر و با معنی تر است .

رباعی شماره ۳۸ - ص ۲۱۳ :

از جمله فستگان این راه دراز باز آمده ای کو که با گوید راز
ز نهار در این سرچ آرد یاز چیزی نگذاری که نمی آئی باز

این ترانه از شهرای است که در مجموعه با اختلاف روایت زیاد بنام خیام ثبت شده
است و در نقل آن هیچکدام از مآخذی که بنده سراغ دارم متحد و متفق نیستند !
از جمله مآخذی که این ترانه را دارد، یکی هم مذکوره بدون تاریخ کتابخانه مجلس شورای
ایران باغی

در تذکره مذکور به طور آمده :

از جمله رستگان این راه دراز باز آمده کیت تا با گوید را
پس برسد این دور به از دنیا تا هیچ نمانی که نمی آئی باز
نسخه مورخ ۹۰۴ از این تصویرت درج کرده :

از جمله رستگان این راه دراز باز آمده ای گو که خبر پرسم باز
ز هزار در این دور به از دنیا چیزی گذاری که نمی آئی باز
در محبوسه و کثر روزن بدین جهت شده :

از جمله رستگان این راه دراز باز آمده ای گو که خبر گیرم باز
بان برسد این دور به از دنیا چیزی گذاری که نمی آئی باز
و در بنجانه رشیدی از این بدین گونه نقل کرده است :

از جمله رستگان این راه دراز باز آمده ای گو که خبر گوید باز
ز هزار در این دور به از دنیا تا هیچ نمانی که نمی آئی باز

بند ضبط هیچ کدام از این مآخذ را در مورد این باغی درست و مناسب ندانم؛ و لهذا
نظر قطعی هم در این باره برای من مبصر نیست!

رباعی شماره ۴۲ - ص ۲۱۴ :

بهبخت کاینم و فلک لُبت با / از روی حقیقتی نه از روی محال
باز بچه کُخان بدیم بر نطع جود / فستیم بصندوق عدم یک یک با
بیت دوم این باغی در نسخه مورخ ۶۰۴ و مجموعه طربخانه به صورت آمده :
باز بچه کُخی کُسیم بر نطع و جود / فستیم بصندوق عدم یک یک با
و صحت و برتری آن نسبت به ضبط "دمی باخام" آشکار است!

رباعی شماره ۴۸ - ص ۲۱۶ :

ایام زمانه از کسی دارم / که در خیم ایام نشند لعل
می نوش در بزمینه با ناله جگر / زان پیش کت بزمینه ایدر بزم
مصرع اول این باغی در نسخه مورخ ۶۰۴ و خیم کشته زدن و طربخانه رشیدی

تألیف ۸۶۷ هجری در هر سه نسخه بوجه: «خیام زمانه از کسی دارد گشت» است
 و کلمه «ایم» بجای «خیام» (گفته ای که در دمی خیام آمده) این باغی را فاسد و
 بی معنی کرده است!

رباعی شماره ۴۹ - ص ۲۱۶:

جا دیدیم چو اندرین همسیر مقیم پس بی می و مشق خطای هست عظیم
 تا کی ز قدیم محدث مهیدم بیم چون من فرستم جهان چه محدث قدیم
 مصراع اول این باغی در خیام دستبرد زن و طربخانه رشیدی نهطور آمده:
 «چون نیست مقام در این دیر مقیم»^(۱) و روایت نسخ مذکور درست است.

رباعی شماره ۷۷ ص ۲۲۳:

گر آمدنم بخود بدی نامدی و نرسیدن بمن بدی کی شدی
 به زان بندی که اندرین یزخرآ نه آمدی نه شدی نه بدی

۱- توضیحا لفظ «دیر» را حکیم خیام در چند رباعی دیگر نیز بکار برده است، همین درست است.

لفظ «بخود» در مصراع اول این باغی غلط است، و صحیح آن «من» است، چنانکه
 در خیام کمتر روزی آمده: «گر آمدنم بمن می نادمی» در مصراع سوم هم «به زان»
 بنظر من درست نیست، و «به زین» درست است، بدینوجه: به زین بندی که اندرین برجا
 نه آمدی نه بدی نه شدی.

رباعی شماره ۸۱ ص ۲۲۴ :

آنها که کهن شدند و آنها که نوند ^(۱۴) یک یک برادش نخی بدوند
 دین ملک جهان بکس نماند جاؤ ^(۱۵) فستند و رویم و دیگر آینه بدوند
 این ترانه کمی از سروده های بسیار جالب حکیم خیام است که در اثر تصرف ناسخ بردارها
 بصورت بالا در آمده است !

صورت درست این باغی بر طبق ضبط نسخه مورخ ۱۰۴۰ چنین است :

آن که کهن بوند و آنان که نوند ^(۱۶) هر یک پی یکدگر یکایک بشوند
 دین ملک جهان بکس نماند جاؤ ^(۱۷) فستند و رویم و باز آینه بدوند

خیر از رباعی مورد بحث عجا ئا ترانه دیگری که قابل نقد و بررسی باشد در کتاب :
 «دمی بخاتم» سراغ ندارم . بنابراین از چگونگی گزینش و نقل با رعایت اصل و غیر اصل
 این نسخه گاه شدیم ؛ پیش از این هم در جبهه اعتبار خاتم هدایت و فروغی بر ما
 و حالایی مناسب نبودیم یا دوری کنم منظور از این بحث گفت و گو ، و ذکر شود
 و امثلة این است که طایبان کلام خاتم شعاری همچون :

حتی که قدرت سرور دمی یازد همواره همو کار عدد دمی یازد
 گویند قریب به کرم سلمان بود او را تو چه گوئی که کدو دمی یازد

«خاتم فروغی چاخ شاهی، رباعی شماره ۷۵»

و بایقی نظیر :

این کوزه که آنجواره فردوری است از دیده شاه است دل ستوری است^(۱۱)
 هر کاسه می که برف خموری است از عارض مستی لب ستوری است

«خاتم فروغی چاخ شاهی، رباعی شماره ۷۶»

د گفتاری نهاد :

ای دیده اگر کوزنی گوربین دین عالم پُرفتنه د پر سوربین
شاهان و سدان و سرداران بر روهای چومه در دهن موبین
د ختام فروغی چاخه مشای رباعی شماره ۱۲۷

د کلامی از این نوع را :

از هر چه بجز نعلت کوتاهی به می هم کف تان خگر هی به
مشی قلندری دلمر هی به^(۱۱) یک جرعه می زماها ما هی به^(۱۲)
« ختام فروغی چاخه مشای رباعی شماره ۱۵۲ »
از جیمگی کم گوی و گزیده گو چون حسر ختام ندهند و ناشرین نیند از این پس از قطع
مجموعه مانعی که دارای این قبیل اشعار زشت و بی ارزش است خود داری نیاند.
اگر این نوشته تا آن اندازه دهن خندگان را روشن و ناشران را آگاه نماید
بنده فرد دقت و بختکادی و زحمت چندین ساله خود را گرفته ام؛ مکن اگر همچنان شعار

بمذلل و مصححی همانند این رباعی^(۱) :

ماه رمضان گذشت و سوال آمد هنگام نشاط و عیش و قوال آمد
آمد که امله خیسگها اندر دوش گوید که پشت پشت حال آمد^(۲)
و کلام لغو و بهیوده ای نظیر این شعر :

خالی که بر زیر پای سبزه دانی است کف صنمی و چهره جانی است
برخت که بگرده ایوانی است انگشت دزیر یا سرسلطانی است
« خاتم فردوسی چای شای رباعی شماره ۳ »

۱- این رباعی را قاضی دکتتر حسین الهی قمشه ای در مقدمه ای که بر یکی از چاپهای خوشنویسی شده رباعیات خاتم گاشته اند، بعد از توصیفی از بخشین سروده های خاتم : «..... بسیاری از رباعیات خاتم حاصل پاک راجحه عالم روح دارد که بغنی میتوان پیچکونه معنی و معنوی از آن حد کرد.....»
۲- در رباعی دیگر برای نشان دادن نمونه ای از کلام خاتم نقل کرده اند : «تسارات ناس خط فردوسی»

دکلام خنک د خنده دوری نماند این باغی :

آنان که هر عقل و تیر شدند در حسرت هست نیست پانته شدند

رد با خبرا تو آب انگور لرزین کان بخران بغوره میور شدند

« خیام هدایت، رباعی شماره ۱۴ »

د حرف بهیوده و مضحکی چون این دو بیت :

دیدم بر عمارتی مردی فسد کو گل به لگد میزد و خویش میکرد

وان گل بر جان با او میگفت ساکن که چو من بی لگد خویشی خورد

« خیام هدایت، رباعی شماره ۱۵ »

با خط طعنه و معوج تحریر و رنگ و میری کنند و بنام نهر اصل دکلام حکیم در بازار

که در دخر صحره از هم باز نمی شناسند عرضه نمایند گناه آن از یک سو بگردن

ناشران سود جو و از سوی دیگر خنده دیداران آگاه است که به قبیل اوراق

فریبده بی محتوی به امید دهند !

سخن پیش از آنچه پیش منی می شد دراز شد و دراز شدن کلام، سبب و چهره بود
یکی بفرنج بودن مسأله، دیگر اهمیت موضوع، موضوعی که سالهاست ذهن اهل تحقیق را
بخود مشغول داشته است، و درباره آن چه در ایران چه در خارج از ایران فروتنان
هزاران کتاب و رساله نوشته اند!

مطلب پیش ازین دنبال میکنم، و در میان قول نظامی عروضی را شاید این مقال دوم
که گفت: برتسادی که او را در علم شعر تبحری است، دانند که من بر این مصمم و اسلام.
همان - اول خسر دادها سال چهار و سیصد و هفتاد و پنج

و انشرف همدا